فقه: زکات، جلسه 70: شنبه 02/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد آیۀ شریفۀ «**خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها**» و ارتباطش با آیه‌های دیگری که امر به زکات داده شده، یک سری بحث‌هایی هست که من جمع‌بندی‌اش را می‌گذارم دوشنبه جمع‌بندی کنیم، می‌خواهم رفقا امشب کلاس راهنما عرض کردم آن نکاتی که بعضی از دوستان مطالبی نوشتند که کلاس راهنما یک قدری با رفقا صحبت کنیم، بعد من جمع‌بندی‌اش را ان شاء الله روز دوشنبه ان شاء الله در خدمت دوستان هستیم.

من حالا یک مطلبی بعضی از رفقا مطرح کردند، می‌خواهم یک مقداری در مورد این مطلب صحبت کنم. مطلبی که فکر می‌کنم یک موقعی هم خودم هم شاید گفتم ولی حالا می‌خواهم در مورد این بیشتر صحبت کنم. خب این آیۀ شریفه‌ای که در تفسیر. در تفسیر عیاشی روایتی از زراره بود، عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلتُ له قول الله خذ من اموالهم صدقةً تطهرم و تزکیهم بها اهو قوله و آتوا الزکاة قال قال الصدقات فی النبات و الحیوان و الزکاة فی الذهب و الفضة و زکاة الصوم.

خب صحبت سر این بود که این روایت را با روایت عبد الله بن سنان که درش. در مورد این روایت بعضی از دوستان این را مطرح می‌کردند که این دو تا بحث، یعنی این روایت یک بحث این هست که چه صدقه‌ای را اخذ، یک صدقۀ اخذ شدنی داشتیم، یک صدقۀ مأمور به ایتاء. یعنی یک صدقه‌ای هست که پیغمبر مأمور به اخذش هست، آن صدقه کأنّ صدقات نبات حیوان هست. یک صدقاتی هست که خود افراد می‌دهند. دیگر پیغمبر کأنّ مأمور به اخذش نیست. آن زکات ذهب و فضه و زکات صوم و اینها هست. اینجوری بخواهیم روایت را معنا کنیم.

یک چیزی نزدیک به این مطلب در کلمات آقای منتظری هست. در یک بحث دیگری در همین بحث ما من آن را هم می‌خوانم و بعد با همدیگر این دو مطلب را با هم در موردش صحبت می‌کنیم.

بحث سر این روایتی که درش گفته بود روایت ابی زراره و محمد بن مسلم فاما الغلات فعلیه الصدقة واجبة. این را آقای منتظری که بحث می‌کنند می‌گویند که با توجه به آن روایتی که «فبمقتضى هذه الصحيحة يلزم توجيه صحيحة زرارة و محمد بن مسلم» آن روایت ابی بصیر. حالا آن یک قدری مسامحه در تعبیر هم هست، صحیحة ابی بصیر ایشان تعبیر کردند. صحیحه نیست، روایت ابی بصیر موثقه است.

مرحوم آقای خویی یک جایی من دیدم تعبیر کرده بودند که ما اگر صحیحه تعبیر می‌کنیم مراد آن معتبره است. شاید یک همچین، بر اساس این اصطلاح ایشان مشی کردند.

«فبمقتضى هذه الصحيحة يلزم توجيه صحيحة زرارة و محمد بن مسلم اما أولا فبحمل[[1]](#footnote-1) الوجوب فيها على تأكد الاستحباب، و الوجوب و ان صار[[2]](#footnote-2) ظاهرا في الحكم الإلزامي في اصطلاح الفقهاء و لكنه بحسب اللغة بمعنى الثبوت فيعمّ الندب و نظيره حمل الوجوب»

حالا این یک کلمۀ «علی الندب» باید افتاده باشد.

«حمل الوجوب [علی الندب] على غسل الجمعة في بعض الأخبار و لا سيما و ان الوجوب في الصحيحة لم يضف الى الشخص بل الى الغلّات و الوجوب الفقهي يضاف الى الشخص،»

حالا آنها را کار ندارم. آن بحثش قبلاً گذشت. آن که دارم اما ثانیاً را اینجا می‌خواهم بگویم.

«و اما ثانيا فيحتمل كون الجملة خبرية و يكون في الكلام نحو تقية لا من جهة الفتاوى اذ فقهاء أهل السنة بين موجب للزكاة في مال الطفل مطلقا كالشافعي و مالك و أحمد و غير موجب له مطلقا كأبي حنيفة»

حالا این را ما که آیا اینجوری هست را بعداً صحبت می‌کنیم.

«فليس فيهم مفصل بين موضوعات الزكاة بل التقية من عمّال خلفاء الوقت فان الزكاة كانت هي الخراج المهم و كان عمالها يأخذونها عملا من الأموال الظاهرة التي كانت بالمرأى كالغلّات و المواشي و مال التجارة و اما النقدان فلم يكونا من الأموال الظاهرة فيكون المراد بقوله: «واجبة» ان الزكاة ثابتة عليها عملا و لذا أضاف الوجوب اليها فقال: «فعليها الصدقة واجبة». و على هذا الاحتمال فلا يبقى دليل على الاستحباب أيضا بخلاف الاحتمال الأول فان الصحيحة دليل عليه بعد رفع اليد عن ظهورها في الوجوب بقرينة الصحيحة الأخرى.»

این عبارتی هست که ایشان اینجا دارند.

اینجا من ابتداءً یک نکته‌ای عرض بکنم، آن این است که وجوب را، وجوبی که به مال نسبت داده شده، ما قبلاً عرض کردیم آن هم ظهور در وجوب اصطلاحی دارد و هر چند ظهورش ضعیف‌تر از ظهور وجوبی که به شخص نسبت داده شده در ظهور اصطلاحی است. اینجا من فکر می‌کنم بهتر است به جای این تعبیری که اینجوری که ایشان معنا کردند که جمله را جملۀ خبریه گرفتند، یک تقریب دیگری ذکر بکنیم. چون جملۀ خبریه این اشکال مطرح می‌شود که حالا اخبار از این واقعیت مگر شأن امام هست خبر بدهد که کجا زکات می‌گیرند، کجا زکات نمی‌گیرند؟ اخبار در جایی که امام علیه السلام نسبت به آن یک ویژگی خاصی داشته باشد، مثل اخبار از مصالح، مفاسد، اخبار از امور غیبیه، اخبار از امور آخرتی، امثال اینها، خب خوب است. چون امام علیه السلام نسبت به اینجور امور اخبار چیز هست. ولی در اموری که خب مردم می‌دانند که بالأخره زکات غلات را می‌گیرند، این چه خصوصیتی دارد که این را ذکر بکنند. خب این چیزی است که امام علیه السلام بما هو امام آگاهی‌اش نسبت به این امور با سایر مردم فرقی ندارد که، امام علیه السلام بخواهد اینجور اخبارات را بکند. این که بخواهیم جملۀ خبریه بگیریم اینها خیلی مستبعد است. ولی می‌شود مطلب را به گونه‌ای دیگری بیان کرد که گویا شاید در ذهن آقای منتظری این بوده یک تعبیری هم که دارد با آن متناسب‌تر هست ولی بد تعبیر کرده، تعبیر نادرستی تعبیر شده. و آن این است که این وجوب حمل بر ظرف تقیه بشود. ببینید ما حمل بر تقیه دو جور داریم. یک موقعی حمل بر تقیه مربوط به جهت صدور روایت است. ما می‌گوییم که جهت صدور روایت طبق اصل اوّلیه روایت برای بیان حکم واقعی است. ولی ما روایت را حمل بر تقیه می‌کنیم یعنی می‌گوییم امام علیه السلام به خاطر تقیه حکم واقعی را بیان نفرمودند. این یک جور حمل بر تقیه است. یک جور حمل بر تقیه حمل بر صورت تقیه است که از نوع جمع عرفی است. یعنی حمل بر صورت اضطرار، حمل بر صورتی که شخص گیر کرده. این حمل بر تقیه، یعنی حمل بر صورت تقیه از مصادیق جمع عرفی است. این را توجه بفرمایید و مربوط به تصرف در دلالت حدیث است نه تصرف در جهت صدور حدیث. توضیح مطلب را داشته باشید. یک روایتی که مثلاً می‌گویند شما باید مثلاً وضو بگیرید. در وضو صورتتان را غَسْل کنید، سرتان را مسح کنید، پایتان را مسح کنید. این روایت اطلاق دارد. اطلاق دارد هم صورتی که شما اختیار داشته باشید، هم اضطرار داشته باشید. در صورتی که مجبور به انجام عمل دیگر باشید این هم اطلاق دارد. حالا یک صورتی است که اصلاً امکان‌پذیر نیست، حرجی است، آن حالا یک بحث دیگر. یعنی اصلاً ممکن نیست آن را شامل نمی‌شود. ولی اطلاق اوّلیۀ این روایت همۀ صور ممکنه را می‌گیرد، ولو آن صورتی که شما این کار را باید انجام بدهید با سختی و مشقت و با دشواری و امثال اینهاست. حالا آیا ما می‌توانیم یک روایت را حمل کنیم بر صورت تقیه؟ مثلاً یک روایت به ما گفته که شما فلان کار را انجام بدهید. گفته وضو بگیرید. ما حمل کنیم وضو انجام بگیرد یعنی وقتی هیچ راه دیگری نداشتید. حمل به صورت اضطرار. خب نوعاً حمل بر صورت اضطرار صحیح نیست، چون صورت اضطرار، صورت نادر شیء هست. حمل مطلق بر صورت اضطرار حمل مطلق بر فرد نادر و اخراج افراد ظاهره است. ولی در بعضی موارد این حمل بر صورت تقیه حمل روشنی هست. کما این که مثلاً در بحث تخییر در اماکن اربعه در نماز بین قصر و اتمام خب بعضی روایات گفته شما نماز را تمام بخوانید در مکه مثلاً، در مدینه. خب این را حاج آقا حمل می‌کردند بر این که ناظر به ظرف تقیه است. می‌فرمودند نوعاً در مکه و مدینه نماز که خوانده می‌شد در مسجد الحرام و مسجد النبی و امثال اینها خوانده می‌شد. این که شخص در مسجد النبی و مسجد الحرام بخواهد وقتی مسافر است نمازش را دو رکعتی بخواند خب منافات با تقیه دارد، یعنی فرد متعارفش صورت تقیه است. یعنی ایشان می‌فرمودند این ناظر به آن صورتی هست که شما به خاطر اضطرار مجبورید نمازتان را ۴ رکعتی بخوانید، واجب هم هست، نه مستحب است. چون آقایان روایات را حمل می‌کنند بر استحباب، می‌گویند استحباب ۴ رکعتی خواندن. حاج آقا می‌فرمودند نه این روایت ناظر به ظرف تقیه است، یک تعبیری مرحوم وحید بهبهانی در چیزهای مختلفش دارد، می‌گوید المراد من التقیة الاتقاء لا التقیة. یک همچین تعبیری شبیه این دارد. تعبیر را روشن نکرده. ظاهراً مراد ایشان تفکیک بین این دو صورت است. حمل بر تقیه به عنوان جهت صدور روایت و حمل بر صورت تقیه به عنوان تقیید اطلاق روایت به فرد ظاهرش البته. در جایی که آن تقیه فرد ظاهر باشد و آن هیچ مانعی هم ندارد و می‌شود روایت را حمل کرد به صورت تقیه. اینجا هم ما اینجوری بگوییم، بگوییم این که می‌گوید اما الغلات فعلیها الزکاة واجبة، ناظر به این هست که تقیه است، چون باید این زکات را بدهی. واجب است یعنی وجوب عن باب تقیه. وجوب از باب تقیه هست و حکم شرعی هم هست. این اِخبار صرف نیست که شما بگویید اخبار شأن امام علیه السلام نیست. نه می‌گوید خارجاً باید بدهید، این چیز کردن ندارد. وجوب، وجوب شرعی است. ولی وجوبی هست که مربوط به ظرف تقیه است.

یک نکته هم اضافه بکنم ببینید فرق بین حمل بر تقیه و حمل بر صورت تقیه این است، در حمل بر تقیه امام دارد تقیه می‌کند. حمل بر صورت تقیه، صورتی هست که مأمومین و مکلفین در شرایط تقیه قرار دارند. متقی در حمل بر تقیه امام علیه السلام هست و متقی در حمل بر صورت تقیه مکلّفین هست. اینها با همدیگر کاملاً متفاوت است، این دو تا را خیلی در بحث‌ها گاهی اوقات. خب مفصل در بحث‌های مختلف این دو جمع را به عنوان دو جمع مختلف توضیح دادیم. ما این را هم ممکن است بگوییم این شکلی هست که بگوییم فعلیه الزکاة واجبة، این مربوط به صورت تقیه است. این حالا تقریب، یک قدری فنی‌تر از همان نتیجه‌ای که آقای منتظری می‌خواهند بگیرند برای این کلام. ولی ببینیم آیا واقعاً همینجور هست یا همینجور نیست؟

یکی از نکاتی که اینجا هست آن این است که این روایت فقط در غلات گفته. نه مواشی را آورده نه مال التجارة را آورده. در حالی که اگر مربوط به صورت تقیه بود مواشی و مال التجارة آن هم مربوط به آن بود. خود آقای منتظری هم اشاره می‌کنند که «الأموال الظاهرة التي كانت بالمرأى كالغلّات و المواشي و مال التجارة» غلات و مواشی. غلات چرا اختصاص داده به غلات؟ اختصاص به نظر هیچ وجهی به نظر نمی‌رسد مگر این‌که در خصوص غلات مستحب باشد. در خصوص غلات مستحب باشد. و الا اگر مراد، حالا یا به تقریبی که آقای منتظری فرمودند یا با تبدیل آن تقریب به تقریبی که ما عرض می‌کردیم ذکر غلات بخصوصه هیچ نکتۀ خاصی درش به نظر نمی‌رسد. این است که به نظر می‌رسد که آن وجه اوّل که آن وجوب را حمل بر استحباب شدید بکنیم استحباب مؤکد بکنیم این روشن‌تر هست بنابراین، این این مطلب.

شاگرد: حاج آقا در عالم خارج اینجور بوده که بروند از مال التجاره یا از مواشی و اینها، یا فقط غلات

استاد: بله بله، عمدتاً همین بوده، عشر که می‌گفتند اصل مالیات معروف بوده، زکات و مالیات به عشر معروف است. عمدۀ چیزی که می‌گرفتند از مال التجاره بوده. آن چیزی که حالا به تناسب عُشر. آن قصۀ شوخی‌ای که با ناصر الدین شاه آن طلبه کرده بود را شنیدید دیگر. می‌گفت طلبه در مدرسه مشغول خواندن خلاصة الحساب بوده، ناصر الدین شاه با لباس مبدّل وارد شده بوده به طلبه می‌گوید داری چی کار می‌کنی؟ می‌گوید دارم خلاصة الحساب می‌خوانم. می‌گوید بگو ببینم اگر صد تا باد را بین ۹ تا ریش تقسیم کنیم به هر کدام چقدر می‌رسد؟ خواسته مسخره کند. این نگاه می‌کند احساس می‌کند که دولتی هست و اینها، نمی‌شناسدش ولی می‌فهمد دولتی است. می‌گوید بعد از اخراج عُشریۀ دولت به هر کدام ۱۰ تا، که خلاصه دولت از بادها هم عُشریه مطالبه می‌کند، اشاره به، بحث عُشریه یک بحث خیلی چیزی بوده که.

شاگرد: انعام هم می‌گرفتند؟

استاد: بله. اصلاً چیز انعام خیلی مهم بوده، انعام، غلات، همۀ اینها چیزهای مهمی بوده. این است که حالا این مطلب را داشته باشید بیاییم در این روایت.

این روایت الصدقات، حالا آن بحث مرحوم آقای منتظری بود. حالا این الصدقات فی النبات و الحیوان اگر بگوییم که ناظر به آن چیزی، نه ناظر به آن چیزی که سنی‌ها در عمل خارجی تحقق پیدا می‌کرد. آن چیزی که عملاً اتفاق می‌افتد در یک نظام عادله، نظام غیر سنی. بگوییم چون ذهب و فضه، آن چیزی که واجب هست در ذهب و فضه بوده و اینها هم خب خیلی وقت‌ها متوجه نمی‌شدند، یعنی امام علیه السلام موظف نبوده که تحقیق کند که آنها زکات دارند یا زکات ندارند. این است که عملاً خود افراد مأمور بودند زکات بدهند. امام علیه السلام نمی‌بسته، به خلاف غلات. غلات خب پیدا بود همه می‌دیدند که غلات دارد دیگر. مواشی، مزرعه طرف چیز هست که دارد و امثال اینها. بگوییم الصدقات فی النبات و الحیوان مراد این جهت هست. یعنی آن چیزی که خارجاً ازش زکات گرفته می‌شده است نبات حیوان هست، ولی در ذهب و فضه خارجاً کأنّ گرفته نمی‌شده خود افراد مأمور به اعطاء بودند. ما اگر اینجوری بخواهیم روایت را معنا کنیم یک مشکلی اینجا باهاش مواجه می‌شویم آن این است که آیا آت الزکاة عرض کردم، حالا این را مفصل‌ترش را هم دوشنبه دنبال خواهیم کرد. آت الزکاة در آیات سورۀ بقره وارد شده. در سورۀ بقره اوّلین سورۀ مدنی هست. حالا در مکه هم احیاناً ممکن است بگوییم نازل شده. حالا بحث این است که می‌گوید این خذ من اموالهم اهو قولوا و آتوا الزکاة، این دو تا آیه را با هم مقایسه می‌کند. اگر آتوا الزکاة در مورد ذهب و فضه باشد معنایش این است که ولو پیغمبر اخذ نمی‌کرده، ولی افراد همان اوّل مکه مأمور بودند که زکاتشان را بدهند. یعنی از همان اوّل زکات در ذهب و فضه ثابت بوده. در حالی که این معنا با آن صحیحۀ عبد الله بن سنان به حسب ظاهر نمی‌سازد. صحیحۀ عبد الله بن سنان می‌گوید در خود ذهب و فضه هم در همان سال نهم که سورۀ توبه نازل شده آن وجود دارد. که ما می‌خواستیم بگوییم که آن آیه معلوم، روایت عبد الله بن سنان معلوم نیست ناظر به این باشد که قبلاً اصلاً ذهب و فضه وجوب نداشته، وجوب داشته ولی پیغمبر نمی‌گرفته، حالا آن توضیحاتی دارد می‌گویم من مکمل‌هایی دارد بعداً بحث را تکمیل می‌کنم. ما جمعی که می‌خواستیم بکنیم این هست که بگوییم ابتداءً وجوب زکات فطره و وجوب زکات در ذهب و فضه نازل شده بوده و پیغمبر هم مأمور به اخذ نبوده. افراد خودشان می‌آمدند می‌دادند. و ما می‌گوییم آن که در روایت عبد الله بن سنان آمده، یعنی بخواهیم با این مثلاً جمع کنیم بگوییم روایت عبد الله بن سنان اصلاً ناظر به زکاتی هست که پیغمبر می‌گرفته، نه زکات واجبه. یک زکاتی واجب بوده، ولی پیغمبر نمی‌گرفته، مأمور به اخذ نبوده. زکات ذهب و فضه از اوّل بوده، ولی پیغمبر مأمور به اخذش نبوده، هر کس می‌آورد پیغمبر می‌گرفته. آن که عمّال صدقه فرستاده باشند، عمّال طسوق و امثال اینها فرستاده باشند آن در سال نهم هست که اگر در این معنایی که دارم عرض می‌کنم نیازی هم نیست که خذ من اموالهم صدقة را بگوییم زائد است، توجه بفرمایید. این یک مقداری عدول هست از آن عرضی که در اوّل بحث کردم. ما با توجه به این روایت ممکن است اینجور جمع بکنیم، بگوییم ابتداءً آن چیزی که واجب بوده است صدقۀ فطره بوده است و صدقۀ اموال. ولی مأمور خود افراد بودند. افراد مأمور بودند در صدقۀ ذهب و فضه‌شان را بدهند و پیغمبر هیچگونه دستور به جمع آوری زکات از جانب خداوند نداشته. آن وقت آیۀ زکات در واقع یک نوع تعبیری هست مراد آیۀ اخذ الزکاة است. لما نزلت آیة الزکاة یعنی آیۀ اخذ زکات نه آیۀ اصل وجوب زکات. فرض زکات سال دوم مثلاً هجرت بوده آن هم در خصوص ذهب و فضه، و همچنین زکات فطره. ولی در سال نهم پیغمبر مأمور شده برای این که زکات را اخذ کند، آن وقت زکاتی که اخذ می‌کرده از همه چیز هم اخذ می‌کرده، نه از خصوص. یعنی خب به هر حال بعضی افراد هستند که پیداست که مال دارند، پیغمبر تفحص نمی‌کند، آن افرادی که همه می‌دانند مال دارند، درهم و دینار دارند، هر روز معامله می‌کنند مال‌هایشان در، بله یک مقداری‌اش را می‌تواند پنهان کند، ولی اینجور نیست که طرف اصلاً مال‌داری‌اش. بله به اندازۀ غلات و مواشی ظاهر نیست، ولی خب بالأخره در این که افراد مال زیاد دارند و این مال موظف هستند که صدقه‌شان را بدهند خب مانعی ندارد. پیغمبر سؤال نمی‌کند، تفحص نمی‌کند، تفتیش از اموال نمی‌کرده که. ولی آن مقدارهایی که ظاهر هست آنها را می‌گرفته. پس بنابراین ما اینجوری جمع بین روایات کنیم. بگوییم که روایت عبد الله بن سنان سر جای خودش درست، آن قطعۀ روایت را هم که می‌خواستیم بگوییم که اشتباه شده، نه اشتباه هم نشده، مراد از آیۀ زکات آیۀ اخذ زکات است، بگوییم آن که پیغمبر مأمور به اخذش بوده سال نهم نازل شده.

البته یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه بکنم. در روایت عبد الله بن سنان می‌گوید پیغمبر سال نهم، این آیه که نازل شد، آن سال را رها کرد، سال بعد عمّال را فرستاد. عبارتی که تاریخ طبری نقل کردم که اصل عبارت هم مال واقدی بود انگار، از واقدی نقل کرده بود و اینها، می‌گوید همان سال پیغمبر عمّال صدقه را فرستاد، نه سال بعد و اینها. حالا این تفاوت‌هایی بین این نقل و نقل طبری و اینها هست و ممکن است اینجوری بخواهیم روایات را جمع کنیم. حالا یک نکاتی اینجا در بحث هست من این را اجازه بدهید من خواستم فعلاً همان نکاتی که تا حالا در بحث داشتیم آنها را جمع‌بندی کنم تا ببینیم بحث را به چه انجامی می‌رسانیم. پس بنابراین تا اینجا به نظر می‌رسد که ما نیازی نیست که بحث صدقه را، یا بحث این روایتی که آیات زکات را مطرح کرده، این روایت عبد الله بن سنان را بگوییم درش اشتباهی رخ داده. نه اشتباه آنچنانی، فقط یک نوع تعبیر غیر متعارفی شاید بگویم تعبیر شده که آیۀ زکات، آیۀ اخذ زکات مراد هست. چون ما یک سری آیات آمرۀ به زکات داریم. این نکته را هم حالا من ضمیمه بکنم، ببینید کلمۀ زکات به معنای زکات اصطلاحی الزاماً نیست. زکات هر نوع انفاق مالی را زکات می‌دانستند. و خب در انبیاء سلف ایتاء زکاة مطرح هست که اینها زکات می‌دادند امثال اینها، سورۀ مریم هست و اوصانی بالصلاة و الزکاة مادمتم حیا. و در انبیاء مختلف چیز این آیات زکاة هست حالا من بعضی چیزها هست که بعضی از رفقا نوشتند برایتان بخوانم. مثلاً در آیات مختلفی که در انبیاء سالفین هست، و اوحینا الیهم کقوله تعالی فی ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و قوله تعالی فی اسماعیل و کان یأمر اهله بالصلاة و الزکاة و کان عند ربه مرضیا و قوله تعالی حکایة ؟؟؟ ۳۰:۱۷ و اوصانی بالصلاة و الزکاة ما دمتم حیا.

زکات یک معنای عامی است. یعنی انفاق مالی. البته گاهی اوقات در مطلق کار خیر هم زکات تعبیر شده آن مجاز است. زکات به معنای انفاق مالی است، در مقابل سایر کارهای خیر. مثلاً صلاة و اینها هیچ وقت زکات تعبیر نمی‌شود به معنای حقیقی‌اش. به معنای مجازی‌اش خب بله.

ولی آن چیزی که ما اینجا رویش تکیه داشتیم امر به ایتاء زکاة است. در سور مکی صحبت از زکات هست. یا در امم سابقه زکات و اینها مطرح هست. ولی بحث سر این هست، این آیاتی که خواندم، این آیات هیچکدامشان امر به زکات نیست. و ابتدایی که پیغمبر آمدند امر به زکات نبوده، خب افراد زکات می‌دادند. زکات به عنوان یک امر استحبابی، یک امر خوب امثال اینها، قد افلح مثلاً من تزکّی که به عنوان یکی از چیزهای، الذین هم للزکاة فاعلون، من آنها را عرض کردم که در سورۀ مومنون و امثال اینها وارد شده و سوره‌های مکی به عنوان یک کار خوب زکات دادن مطرح است و این، بحث سر این هست جایی که آتوا الزکاة گفته می‌شود این یعنی زکات اصطلاحی. اینجا یک بحثی مرحوم علامۀ طباطبایی بعضی از دوستان از ایشان نقل کردند برای من آوردند، این اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. البته خود آن مطلب، مطلب درستی هم هست، ولی به بحث ما ربطی ندارد. مرحوم علامۀ طباطبایی یک اشکالی را در ذیل آیه‌ای که در مورد صدقۀ به خاتم وارد شده و هم راکعون که بعضی‌ها گفتند که این آیۀ شریفه زکات تعبیر کرده، تصدّق به خاتم که زکات نیست. ایشان اینجا بحثی را مطرح می‌فرمایند که زکات مراد خصوص زکات اصطلاحی نیست. زکات یک معنای عامی دارد، در انبیای سلف که بوده زکات معنای عام بوده و امثال اینها، اختصاصی به زکات اصطلاحی نداشته. این مطلب درست هم هست و در مورد آن آیه هم مدح می‌کند حضرت امیر صلوات الله علیه را این که در حال رکوع زکات دادند، یعنی صدقه دادند. بحث ما اینها نیست، بحث ما جایی هست که امر به زکات شده، گفتیم امر در کنار نماز اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة، این زکاتی که به عنوان یک تکلیف و امر واجب بهش امر شده را می‌خواستیم بررسی کنیم. این بود که من روایت‌های مکی را کلاً جدا کردم چون امر به آن نبود و الا زکات در چیزهای مکی وجود دارد. آن که مهم بود جمع بین آیات قرآنی آمرۀ به زکات و این روایت عبد الله بن سنان هست که ما خواستیم اینجوری جمع کنیم که آتوا الزکاة، این خود روایت زراره را هم مثلاً بیاییم شاهد جمع قرار بدهیم، بگوییم افراد مأمور بودند به زکاة، ولی پیغمبر مأمور به اخذ زکات نبوده. حالا این یک مکملی دارد. این که آمد حالا بگذارید قسمتی از این تکمله‌اش را هم بگویم. یک نکته‌ای از بعضی روایات استفاده می‌شود آن این است که یک امر مطلق به زکات داده شده بوده، بدون تعیین مقدار. آن یک وجه جمع دیگری هست غیر از این وجه جمعی که از روایت زراره استفاده می‌شود. آن این است که افراد مأمور بودند به دادن زکات ولی مقدار تعیین نشده بوده. آن که در سال نهم آمده تعیین مقدارش است. این روایتش را من برایتان بخوانم، روایتی هست در شرح الاخبار قاضی نعمان وارد شده. در شرح الاخبار قاضی نعمان یک روایتی از ابو الجارود نقل می‌کند، این روایت ابو الجارود به صورت مختصر و اشاره‌وار از همان ابو الجارود در منابع ما هم هست، ولی این یک قدری تفصیلی، مفصل‌تر نقل کرده و آن عمده تکیه ما روی آن مفصله‌اش است و یک کمی، خیلی مختصرش در تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۳ رقم ۱۵۴ و کافی، جلد ۱، صفحۀ ۲۹۰، رقم ۶ از همان ابو الجارود نقل شده یک روایتی هست. در شواهد التنزیل یک کمی در حاشیۀ شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحۀ ۲۵۳ به نظرم از مناقب محمد بن سلیمان آنجا نقل کرده بود، اگر اشتباه حافظه‌ام خطا نکند در حاشیه از مناقب محمد بن سلیمان آن هم باز از همین ابی الجارود نقل کرده، ولی در این شرح الاخبار یک کمی مفصل‌تر نقل کرده و آن این است، من عبارت شرح الاخبار را می‌خوانم، می‌گوید صحبت سر این هست که تمام ریزه کاری‌های احکام در قرآن نیامده. ریزه کاری‌های احکام اوّل به نحو مطلق گاهی اوقات هست بعد ریزه‌کاری‌هایش می‌آید. این را در روایت ابی الجارود اینجور دارد، می‌گوید ثم انزل الله عز و جل و آتوا الزکاة تتزکی المسلمون علی قدر ما یرون اعطا هذا من دراهمه، اعطی هذا من دنانیره و هذا من تمره و هذا من زرعه فاتاه جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد علّم الناس من زکاتهم مثل ما علّمتهم من صلاتهم فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم النّاس فقال ان الله افترض علیکم الزکاة فی الذهب. عبارت این هست من کذا و کذا. من فکر می‌کنم عبارت صحیح این هست، من کذا کذا و فی الفضة من کذا کذا. این یک «و» دارد، این «و» باید زائد باشد. می‌گوید روایت هست که فی اربعین دنانیر، دینار و فی مائتین درهمٌ. اشاره به این روایتی که فی مائتی درهمٍ درهمٌ. من کذا کذا و فی الفضة من کذا و کذا و عدّد جمیع ما یجب فیه الزکاة، یعنی نصاب‌ها و ما یجب فیها منها. یعنی مقداری که واجب هست و آن نصابی که در آن نصاب واجب است. این اشاره به این دو تا چیز هست. آن «و»هایش باید زائد باشد. از این روایت یک جمع دیگری استفاده می‌شود، آن این است که آتوا الزکاة که ابتدا هست امر مطلقی بوده، مثل زکات بوده، هر کسی هر مقدار. در تعبیر شواهد التنزیل در حاشیه‌اش می‌گوید ما تاب انفسهم. هر مقدار چیز، مقدار تعیین نشده بوده. بعد سال نهم که سورۀ توبه نازل می‌شود مقدار تعیین می‌شود. البته غیر از روایت زراره است. روایت زراره چیزش متفاوت است. ولی این هم یک جمع دیگری بین این روایت و این روایت آتوا الزکاة. با این هم می‌شود ما به این‌که این روایت مربوط، روایت عبد الله بن سنان را ما توجیه کنیم بگوییم آن هم درست است و آن آتوا الزکاة، زکات با تعیین نصاب و مقدار و خصوصیات نبوده، کلی گفته بودند، واجب هم بوده. هر کس هر مقدار که دلش می‌خواسته می‌داده، پیغمبر هم نمی‌گرفته، حالا آن هم یک نکتۀ دیگر است که پیغمبر هم نمی‌گرفته، هر چی آنها می‌آوردند آنها اعطاء می‌کردند، آنها مأمور به دادن زکات بودند.

شاگرد: قرینه که روایت عبد الله بن سنان بر مقدار نیست، گفته این روایت دلالت می‌کند فرض شد دیگر، واجب شد.

استاد: نه حالا مرادش این جهت باشد، چون، این روایت عبد الله بن سنان ناظر به سوره، حالا این نکته را هم عرض بکنم در سال نهم، یعنی سورۀ توبه نه تنها بحث خصوصیات زکات به طور کامل می‌آید. حالا بعد من روایت‌هایش را می‌خوانم، مثلاً در نامه‌ای که. حالا این را من بعداً یک سری نکات دیگری یادداشت کردم، من می‌خواستم همه را پس فردا بگویم ولی حالا آن هم یک سری نکات دیگری هست آنها را بعداً عرض می‌کنم، حالا ببینیم چجوری.

شاگرد: میثاق بنی اسرائیل آتو الزکاة هم دارد.

استاد: حالا ممکن است آنها هم مأمور به ایتاء زکات بوده‌اند. حالا در امت‌های سابقه اشخاص مأمور به زکات باشند آن لازمه‌اش این نیست که در امت پیغمبر صلوات الله علیه هم مأمور به زکات بودند. اصطلاحی هم باشد ولی اصطلاحی به این معنا، انفاق مالی، نه تعیین نصابی که از هر نصاب چقدر آن مقدار و اینها. ممکن است همان زکات، یعنی انفقوا من اموالکم، زکوا، آتوا الزکاة یعنی انفقوا من اموالکم. واجب بوده که از مال‌هایشان زکات بدهند.

شاگرد: عبارت ایتاء زکات است، زکّوا نیست.

استاد: زکّوا با ایتاء الزکاة با انفقوا من اموالکم یکی است. خب حالا این را ادامۀ بحث باشد پس فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. استاد کلمۀ [فیحمل] را بیان می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1)
2. استاد کلمۀ [کان] را بیان می‌کنند. [↑](#footnote-ref-2)